



# ۴۷

## بختیار : شوروی مخالف سلطنت در ایران نیست



گفتگوی اختصاصی هوشنگ وزیری و شایور بختیار

### شوروی مخالف سلطنت در ایران نیست

کتاب «بختیار» اثر هوشنگ وزیری، نشر «بختیار» در تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی  
کتاب «بختیار» اثر هوشنگ وزیری، نشر «بختیار» در تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی  
کتاب «بختیار» اثر هوشنگ وزیری، نشر «بختیار» در تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی

### کارگران ذوب آهن اعتصاب

کارگران نورد اهواز، ماشین سازی اراک و لوله تهران نیز اعتصابات گسترده ای را...

### منتظری خواستار برکناری حزب الهی ها شد

حزب الهی ها که در جریان انتخابات...

### حمله گلیا یگان

تیم فوتبال گلیا یگان...

### هزاران زندانی

هزاران زندانی در زندان...



گفت و گوی اختصاصی هوشنگ وزیری باشاپور بختیار

# بختیار: شوروی مخالف سلطنت در ایران نیست

● در مشروطیت، تمامی قوانانشی از ملت است و حاکمیت ملی بالاترین نیرو است

● بعض فرمادهان ارتش خود را به آخوند هافر وختند

● مدنی چیزی است میان ضیاء الحق و قذافی

● اگر يك مصدقی بگوید که طرفدار آخوند هم هست، من او را حرامزاده میدانم



یادگذاشته، تصویر فردا... شاپور بختیار آخرین نخست وزیر شاه در گفت و گو با دکبانه از گذشته میگوید و آینده را از دید خود ترسیم میکند.

شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم پادشاهی ایران، اکنون جنبش طرفداری از مشروطه پادشاهی را به نام «نهضت مقاومت ملی ایران» رهبری می کند.  
برای وی قانون اساسی ایران تنها سندی است که هویت ملی ما را تعیین می کند و در نتیجه همه فعالیت های ملی گرایانه ایران باید در محور آن شکل گیرد، عمل کند و به ثمر برسد.  
به نظر بختیار باید از پایگاه ملی حرکت کرد و به تدریج به دموکراسی دست یافت.  
با شاپور بختیار در ویلای خصوصی اش در پاریس گفت و گویی داشتیم که اکنون از نظر خوانندگان می گذرد



● آقای دکتر بختیار، اگر موفق می شدید برانقلاب غلبه کنید، چگونه سلطنت مشروطه را به ایران باز می گردانید؟

بنده گمان می کنم که این مسأله را دوسه سال پیش روشن کرده باشم. من انقلاب را، باوجود این دگرگونی که در ایران به وجود آورده است و هیچکس نمی تواند منکر آن بشود جز یک پراتنز سیاه در تاریخ ایران نمی دانم و با آن برخورد دیگری نداشته ام.

این پراتنز سیاه باید هرچه زودتر بسته شود. قانونی که هویت ملی ما را تضمین کرده قانون اساسی ما است. در این قانون اساسی سلطنت مشروطه یک جزء لاینفک است. در این پادشاهی مشروطه، ملت حقوقی مافوق همه دارد. به این علت که تمامی قوانین از ملت است. در رژیم مشروطیت، حاکمیت ملی بالاترین نیروست. ولی سلطنت هم حقوقی دارد که باید محترم شمرده شود. به این حساب، مشروطه از ایران بیرون نرفته است.

یک دگرگونی، یک اشغال، یک حالت غیرعادی در مملکت، شده است که متأسفانه زبان های بی حساب به بار آورده و بایستی که پادشاهی مشروطه - همانطور که لغت مشروطه را بنده اصرار دارم که به آن تاکید کنید - به ایران به صورت مشروطیت برگردد. یعنی یک رژیم که در آن پادشاه مظهر استقلال، وحدت ملی و حافظ قانون اساسی باشد و هیچگونه اختیاری برای اداره امور کشور نداشته باشد چه از نظر کشوری و چه از نظر لشگری. این مسأله هم با روح قانون اساسی که شخص پادشاه را غیر مسوول می داند و هم با منطق کاملاً هماهنگ است. اگر یک پادشاه، مقام غیر مسوول و شامخی است و حافظ قانون اساسی است، دیگر نمی تواند مسوول باشد، دیگر نمی تواند شرکت در اداره امور بکند. پس من که طرفدار پادشاهی مشروطه هستم برای ایران، شاهزاده رضا پهلوی را وارث تاج و تخت ایران می دانم و آن وقتی هم که پادشاه شدند، طبق تشریفات که قانون پیش بینی کرده است، ایشان را پادشاه ایران خواهیم خواند. و امیدوار هستم که

ایشان نیز همان طور که سوگند خواهند خورد، پادشاه مشروطه باشند. واز خیلی نابسامانی ها وخیلی بدبختی ها که نصیب ملت ایران شده است، درس بیاموزند، هم برای خودشان و هم برای ملت ایران.

● آقای دکتر بختیار، شما در زمان نخست وزیری، هرگز خود را بین چکش انقلاب و سندان کودتای نظامی حس کرده بودید؟

هیچوقت. به عکس اینکه می گویند - و من نمی خواهم جزاین بگویم - خود رانخست وزیر قانونی مملکت می دانستم، تمام مبارزات من، تمام مبارزات همفکران من - تا آن وقت که خود فروشی نکرده بودند یا اگر نخواهیم بگوئیم خود فروشی باید بگوئیم بی شعوری نشان نداده بودند، شخصیت خود را این قدر تنگ مایه معرفی نکرده بودند - در این خلاصه می شد که شاه ایران باید قانون اساسی را مراعات کند، زیرا این، هم به سود پادشاهی بود، هم به سود پادشاه، هم به سود کشور. در این صورت، وقتی که من نخست وزیر شدم، هرگز حس نمی کردم که باوجود این سروصداها واعتصاب هائی، که خودشما شاهد و ناظر آن بودید، در میان چکش و سندان قرار گرفته ام. بنابراین ستون اساسی مملکت را قانون اساسی و تشکیلات منبعث از آن می دانستم.

یکی از این تشکیلات هم ارتش بود و تا آنجائی که حس کرده ام، از روزی که من در هر حال نخست وزیر شدم، مسأله کودتای نظامی اصلاً در بین نبود. در هر صورت، این احساس را - که شما میان چکش و سندان قرار گرفتن گفته اید - هرگز نداشته ام. حالا اگر سران نظامی به اصالت و به دین خود، به سوگند خودو به وظائف خود وفا نکردند، یا عده ای از آنان خود را به آخوند ها فروختند و نتیجه آن را خودشان کم یا بیش گرفتند، این مسأله دیگری است.

و همین مسأله بنده را می رساند به این که آقای سنجابی، فروهر، «بازرگان را به علت وضع خاص، به علت تمایلات مذهبی شدیدی که داشت، کنار می گذارم»، بنده نامه ای مشهور به نامه سه نفری «یک

سال و نیم پیش از فتنه خمینی» به پادشاه فقید تقدیم کردیم که در آن صحبت فقط از قانون اساسی بود. تا آن وقت جز از مفاد آن قانون سخن دیگری در میان نبود. بعد ها سنجابی و فروهر و غیره خود را جمهوریخواه معرفی کردند و انقلابی خواندند. اما تا آن وقت چنین مسأله ای وجود نداشت.

یک ملت حق انقلاب دارد هنگامی که آزادی های اصلی آن زیر پا گذاشته شود. ولی هنگامی که این آزادی های اصلی و اساسی به او داده شد، دیگر حق انقلاب ندارد. زیرا به این ترتیب آن اصلاحاتی که لازم بوده بشود، شده است. این اتفاقی بود که در زمان نخست وزیری من اتفاق افتاد. یعنی آنچه ما می خواستیم به سرعتی تصور ناپذیر پیش می رفت. ولی عده ای آخوند ها - البته آخوند ها همیشه یا تقریباً همیشه، حالا استثنای نادری هم هست - عاملان استعمار خارجی در ایران بودند و هستند.

## انقلاب و فتنه

● به نظر شما انقلاب کی تمام شد و فتنه کی آغاز شد؟

انقلاب روزی تمام شد که به ملت گفته شد: آزادی هائی که شما در طول سال ها، مخصوصاً در سال آخر، در نشست ها، در مساجد، در تمام محافل ملی و مذهبی واداری و غیره، آن خواست هائی که عنوان می کردید و خلاصه می شد در ده دوازده مورد. وقتی این ده دوازده مورد را دیدید که عملی شده است، زندان ها که خالی شد، آزادی مطبوعات داده شد، ساواک منحل شد، کمیسیون شاهنشاهی که دخالت در امور قضائی می کرد منحل شد و بنیاد پهلوی به دولت منتقل شد و غیره «در عرض یکی دوهفته که بیش از این نمی شد کار کرد»، کسانی از سنخ ما که نمی بایست فزون خواهی کنند البته آن کسانی که از حزب توده الهام می گرفتند، یا مائوئیستها فی المثل چیز های دیگری می خواستند، ولی ما که امضا کرده بودیم که قانون اساسی را می خواهیم و اجرای قانون اساسی را می خواهیم، دیگر حق نداشتیم چیز دیگری بخواهیم.

من قبول نخست وزیر را مشروط به این اصلاحات کرده بودم و انتخاب وزیران را خودم انجام دادم وگفتم بد یا خوب، هرچه هست، خودم مسوول آن هستم. شاه فقید در این امر دخالتی نداشت و اگر این خیانت آخری نبود مسلم بدانید که تغییر ها و تبدیل های بیشتری را در جهت دموکراسی و آزادی - البته به تدریج - و انتخاباتی که نسبتاً آزاد می بود و به هر حال قابل مقایسه با انتخاب های قبلی نبود، در ایران انجام می شد و می افتادیم روی غلتک دیگری، بدون اینکه من هیچوقت بگویم که ایران تا پنج سال دیگر سویس، سوئد یا فرانسه خواهد شد. ابدانه پنج سال دیگر، و متأسفانه شاید نه سی سال دیگر. ولی خواهش می کنم به یک چیز توجه داشته باشید اگر من نتوانستم موفق شوم فقط این «بیوفائی» ارتش نبود به سوگندی که خورده بود، بلکه من مقداری دیر آمدم و وقتی که آمدم، این سرطمان خمینی یا این تب واین حالت هیجان، آمدن تروریست های فلسطینی، خلاصه حالت غیرعادی بیش از اندازه پیشرفت کرده بود. حالا چرا مرا به جای شریف امامی نیاوردند، امری است که گناه من نیست.

● در هر حال هدف های سیاسی شما هرچه بود، در مقطعی از زندگی سیاسی خود مجبور شدید که از دوستان پیشین، دوستان سیاسی پیشینتان، جدا شوید، و روی بیاورید به عناصر رژیم شاه، مانند ارتش، مجلس و دستگاه اداری ای که از زمان شاه مانده بود. هیچوقت حس کردید که این دستگاه تازه برای شما اندکی بیگانه است و به کار بستن آن دارای دشواری هائی است؟

مسئله. انتخاباتی که رستاخیزی بود، ارتشی که در راس آن قره باغی و فرودست بودند، ولی شما نمی توانید بگوئید که ارتش جزئی از قانون اساسی نبود. ما نمی توانیم بگوئیم که مجلس و ارتش، دادگستری جزو قانون اساسی نبود. باری، مملکت بد اداره می شد، این ها اصالت نداشت، ولی ممکن بود که همه این ها را اصلاح کرد. حالا چرا در طول



سی و هفت سال اصلاحات در این جهت صورت نگرفت، حرف ما باین آقایان مانند سنجایی این بود که باید این اصلاحات انجام گیرد. بایست همان طور که مرحوم دکتر مصدق می خواست تصفیه و اصلاحی صورت می گرفت نه انقلاب، آن هم با اخوند که وای، وای، وای.

آن مصدقی «طرفدار مصدق» که بگویند طرفدار اخوند است، من اورا واقعا حرامزاده می دانم. یا آدمی است که اورا واقعا بی همه چیز می دانم. طرفدار مصدق جز ملی گرا نمی توان باشد. بت پرستی نمی کنم. مصدق هم مسلما مثل هر مرد سیاسی در عمر خود اشتباه کرده است نمی توان گفت که چرچیل و استالین و روزولت اشتباه نکردند. من هم اشتباه کردم. ولی مسأله این است که من وقتی که به قول شما از دوستان سابقم جدا شدم، احساس غربت که نمی کردم هیچ، بلکه می گفتم رسیدیم به آن جایی که همه دوستان می خواستیم.

من این را پشت تریبون مجلس گفتم. گفتم آنچه را که ما در طول بیست و پنج سال می خواستیم و نمی دادند، من ابرو خاوم کرد. در این صورت وجب آن من خیلی خیلی راحت بود.

● به هر حال بعد از این انقلاب یافتن یا هر نام دیگری نه به آن حادثه بدهیم، آیا می توان تهریف تازه ای از ملی گرائی کرد. میسود مثلا رضا شاه و مصدق را در یک مقوله جا داد در مقوله ملی گرائی؟

هرکس از ایده ایران و از جامعه ایران تصویر متفاوتی دارد که زاده تحصیلات، محیط زیست خانوادگی و عقیده شخصی اوست. از این حیث من رضاشاه را خائن به ایران نمی دانم. هیچ علاقه ای ندارم که از ایشان تملق بگویم. نه به هیچ عضوین ولی سرباز اداره کردن یک مملکت مدرن، او نمی توانست دید کافی داشته باشد به همان دلایلی که هم اکنون عرض کردم به عکس آنچه اغلب می گویند شاهکار مصدق ملی کردن نفت بود، من همیشه معتقد بوده ام که آنچه مصدق راجع به قانون اساسی و مشروطیت و تفکیک قوا، مفهومی مسؤولیت نخست وزیر و پارلمان و غیرمسؤول بودن مقام پادشاه، در سال های ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ بود. قبل از او هیچکس - فقط ممکن است مرحوم مشیرالدوله در کتابی نوشته باشد - بیان نکریده بود این مفاهیم را و مردم با آن ها آشنا نکرده بود. در این صورت، همان طور که عرض کردم، ممکن است رضا شاه خدماتی کرده باشد یا می

خواهند گفت که در اطراف دکتر بختیار چه کسانی هستند. من اشخاصی را که در اطرافم هستند، وادار به تمرین دموکراسی می کنم. یعنی این ۳۵ نفری که دوریک میز می نشینیم، هدف اصلی مان یک تمرین دموکراسی و برخورد عقاید است که سالهای بسیار در ایران سابقه نداشته است. همه چیز فرمایشی بود. همه چیز را داشتیم، ولی قلابی بود. سازمان امنیت بود. به خدا قانون سازمان امنیت، وقتی که آن را برای انحلال آن خواندم، به آن بدی که می گفتند نبود. یعنی قانون را طوری می نوشتند و آن را طور دیگری اجرا می کردند.

● اگر سازمان امنیت، قانون بدی نداشت، چرا آن را منحل کردید؟ می توانستید آن را برگردانید به وضعی که در قانون آن پیش بینی شده بود.

نه منحل نکردم. کار جنبه دیگری داشت. به جایی رسیده بود که لغت ساواک مردم را متشنج می کرد. سیاستمدار باید کارهای دیگری هم بلد باشد. اداره اطلاعات و امنیت مملکت در همان قانون پیش بینی شده بود. این قدر خام نیستیم و من ادعائی که لنین کرده بود، نمی کردم که کشوری درست کنم که نه ارتش داشته باشد نه پلیس و نه بوروکراسی. حالا ببینیم دولتی که لنین روی کار آورده است، کدام یک از این ها را ندارد! من اینقدر ساده نبودم، شبیادی هم نمی خواستم بکنم. متها مردم یک حالت لرزی به آن نام ها داشتند.

از این جهت، اطلاعات، امنیت و آرامش در هر کشوری لازم است، و هیچ کشوری نیست که بتواند بی نیاز از پلیس سیاسی زندگی کند. . . منظورم این است که قوانین اجرا نمی شد.

اما به هر حال کارها باید به تدریج درست می شد. یک روزه نمی شود. از شما پنهان نمی کنم وضعی که ما در ایران داریم، با خرابی هائی که سراسر ایران را گرفته است. باین جنگ، باین کشتار و با آنچه همه شاهد آن هستیم، ممکن است بسیاری کارهای اساسی را به تاخیر بیندازد.

یعنی فعلا به این مردم بگوئیم که با ۱۸ میلیارد دلار درآمد سالانه نفت نباید دیگر در صف مواد خوراکی انتظار بکشید. ماباید مردم را در امور شریک کنیم.

من آرزو می کنم که یک دهمدار مثلا بتواند بدون دخالت دولت و سازمان امنیت کار کنند. اگر او خوب کار کرد که هیچ، اگر بد کار کرد حاج محمد جعفر را می برند، حاج محمد باقرا را می آورند. و هیچ اتفاق مهمی

خواست بکنند ولی بنیاد کار خراب بود. بنیاد کار بر دیکتاتوری و استبداد غیر قابل انکار بود. چنان که خود محمد رضا شاه این واقعیت را در برابر مجلس بیان کردند.

## حکومت آینده

● به هر حال، همان طور که گفتید، پراتزی باز شده است به نام فتنه یا انقلاب و این پراتز همچنان باز است. ولی بعد از بسته شدن این پراتز، ایران باید حکومتی پیدا کند که با حکومت گذشته فرق داشته باشد، یعنی سهم دموکراسی در آن بیشتر و سهم استبداد خیلی کمتر باشد. فکر نمی کنید که از هم اکنون باید پایه های چنین حکومتی را کار گذاشت؟ واضحتر بگویم شما اکنون با آقای دکتر امینی روابط شخصی نیکویی دارید. هر دو این را مدام تاکید می کنید. ولی چرا این روابط شخصی به اینجا منتهی نشده است که اشتراك عمل بیشتری میان دو سازمان به وجود آید؟

حقیقت امر این است که من راجع به اصول عقاید، یعنی آنچه را که در سرنوشت مملکت مهم است، با آقای دکتر امینی بحث کرده ام چندین بار. آن پنج ماده ای که یک سال و اندی پیش با یکدیگر امضا کردیم، بر همین مبنا بود. و من همواره معتقد به آن پنج ماده بوده ام و هستم در جایی که شنیدم که آقای دکتر امینی نوشته یا گفته اند که من از برخی از قسمت های آن عدول کرده ام. حال آنکه چنین چیزی نیست. این مسائل عبارتند از: حاکمیت ملی، سلطنت مشروطه، جدائی مذهب از سیاست. . .

● از سیاست که خیر، جدائی مذهب از حکومت

بله، در آنجا حکومت آمده است. زیرا هرکس معتقد است مذهبی خاص دارد. یکی به امام خمینی معتقد است، دیگری به امام دیگر، ولی من معتقد نیستم. . .

● خدا شناس که هستی

البته مسلمان هم هستیم. ولی اول ایرانی هستیم. بله با آقای دکتر امینی به این توافق ها و مسائل رسیدیم و همچنان مشغول مذاکره ایم من نمی خواهم بگویم. ولی اگر از ایشان پرسید، لابد

نخواهد افتاد.

عدم شرکت مردم در کارها سبب شد که راه برای خمینی باز شود. ملت ایران احساس نمی کرد که در اندازه امور مداخله ای دارد. وقتی به نخست وزیر گفتند که این کار یا آن کار بد است، جواب می داد: «امر فرمودند» فرماندهی چنین گفت این «فرمانده کل» در کجای قانون اساسی پیش بینی شده است؟ شنیده بودم که حزب بعث فرماندهی دارد، ولی نشینده بودم که در قانون اساسی در ایران فرماندهی پیش بینی شده باشد.

● اکنون بیشتر صحبت کنیم درباره برنامه های آینده شما. . . فکر می کنید عناصری که هم اکنون در نهضت مقاومت به رهبری شما سازمان یافته اند، آیا به تنهایی می توانند به اندازه کافی ظرفیت سرنگون کردن رژیم را به دست آورند، یا اینکه باید عناصر تازه ای به ائتلاف یا وحدت عملی برسند که ظرفیت جنبش مشروطه خواهی انقدر بالا رود که بتواند وظیفه تاریخی خود را انجام دهد؟

کاملا قسمت دوم درست است. ما حزب درست نکردیم. در راهم نبسته ایم چه با گروه های دیگر که ملی گرائی و حداقل دموکراسی را واقعا قبول دارند، و چه با افراد و اشخاصی که قابل قبول باشند از من بیش از این نخواهد، به اندازه کافی اسم آورده ام. اشخاصی هستند که اگر بگذاریم در کنار ما قرار گیرند، خاصه در صف اول، این کمک موثری است که به آقای خمینی و دارودسته او کرده ایم. نباید اشخاص بدنام را، حتی به ناحق، و بنده قبول می کنم که برخی ها بیهوده بدنام شده باشند. ولی مردم این طور قضاوت می کنند. در این حال چه ضرورتی دارد که آن ها را وارد صف اول کنیم؟

من صحبت از جمهوری خواهان نمی کنم. گویانکه در بین آن ها نیز عناصر بسیار ملی و بسیار وطنپرست و بسیار صحیح العمل هستند. من راه حل ایران را در مشروطه سلطنتی می بینم. اگر کسانی این را در جمهوری می دانند، بدانند.

دره های نهضت مقاومت ملی همواره باز است و انشاء الله گسترش پیدا خواهد کرد. با آقای دکتر امینی یا



ایران تشریف می آوردند و «بهره مند» می شدند. بماند چون جوابش را بموقع دادیم. «ایران با هیچکس سرچنگ ندارد. نه باترکیه نه با پاکستان، نه با شوروی نه با افغانستان».

ما باید با همه همسایگان خود مناسبات معقول و دوستانه براساس منافع متقابل داشته باشیم. از بزرگ بینی ها، گزاف گوئی ها باید پرهیز کرد. ما در داخل ایران به اندازه کافی گرفتاری و بدبختی خواهیم داشت که به این کارها نیازی نباشد. این از ارمنان های حکومت آخوندی است که می خواهند آنچه را در ایران به بار آورده اند، به خارج هم ببرند.

سیاست ایران به نظر من می رود به این طرف که ضد شوروی نباشد، وابسته بی قید و شرط به مغرب هم نباشد. چون شوروی قبول نخواهد کرد نفع ما نیز در این است که با حفظ تعادل دست ها را بالا بزنیم و در سازندگی مملکت بکوشیم و به هریارانی حرمت بگذاریم.

● آقای دکتر بختیار، آقای احمد مدنی در بجهوجه دشمنی رژیم خمینی با شما، از شما به عنوان یک «ایرانی وطن پرست» اسم برد. ولی اکنون در خارج شما و مسعود رجوی را در یک مقوله گذاشته و گفته که با دشمن همکاری می کنید. میل دارید در این باره توضیحی دهید؟

فقط يك مصرع از حافظ می خواهم بخوانم: اعتبار سخن عام چه خواهد بود؟

بهرت است که جواب ندهم وگرنه مجبور می شوم معرفی بکنم. بگویم که آقا را من به جبهه ملی بردم. ایشان هیچوقت يك عنصر ملی نبود.

● قرار بود وی وزیر کشور شما... اجازه بدهید... من ایشان را شش ماه قبل از انقلاب به انجا بردم به شورای جبهه ملی ایشان شب ها نزد من می آمد. و روزها می رفت سراغ آقای بازرگان. حسابش این بود که بالاخره یا ان می ماند یا این می آید. باوجود این سعی می کنم که بیش از آنچه لازم است، درباره ایشان نگویم ولی او را چیزی بین قذافی و ضیاء الحق می دانم. واصولا معتقد به حکومت کردن افراد متعصب نیستم، خاصه که تعصب مذهبی داشته باشند.

فقط به اطلاع شما برسانم که ملی گرایی اجازه نمی داد که آقای مدنی، بعد از آن نامه هایی که به خمینی نوشت، باز برای آخوند های دیگری چون رفسنجانی نامه نگاری و مبادله پیام کند که حاضر چه چه بکنم.

ان وقت که بر سر کار بود، دیدیم چه کرد.

اگر ایشان مرا، در کنار رجوی همکار یا دشمن می داند، باید دید آن فردی که ایران را به خاک و خون کشیده است چه نام دارد؟ رهبر عظیم الشان؟ این رهبر عظیم الشان کیست که ایشان هنوز به او حالت انقیاد دارد؟

● يك سؤال آخر آقای دکتر بختیار البته این سؤال را باید از خود بانوان کرد باین فکر می کنید که چرا در میان بانوان بیشتر از قشر های دیگر محبوبیت دارید؟

همان طور که گفتید از خود آنان باید پرسید ولی گمان می کنم که در همان ابتدای نخست وزیری خودم، اعلیحضرت فقید این سؤال را از من فرمودند که: هر جا که می بینم، زن ها می گویند که بختیار حق دارد.

حقیقت این است که رقت احساسات بانوان بیشتر از مردان است. ومن چون در عین حال آدمی لائیک هستم و حقوق کاملاً مساوی برای زن و مرد قائلم، این هم يك امتیاز اضافی است. نکته دیگری هم هست و آن اینکه اصولاً اشخاصی که در زندگی شهادتی نشان دادند، بیشتر مورد توجه بانوان قرار می گیرند، تا اشخاص دودل و زبون و جیون، والا من دلیل دیگری نمی بینم، چون با قیافه و سن و سال بنده، گمان نمی کنم دلیل دیگری وجود داشته باشد. معهذاً از همه ان ها متشکرم. □

گروه های دیگری که دارای حداقل وجوه مشترک با ما باشند همواره آماده همکاری هستیم. بدانیم که با ائتلاف و سخنرانی و مصاحبه خمینی از جایش تکان نمی خورد. برای این کار يك بازوی زورمند لازم است که همان ملت ایران است، اما رهبری آن باید از خارج باشد.

در داخل ایران برای مردم امکان پذیر نیست که کاری را انجام دهند که باید انجام گیرد. با آن وحشت و تروری که مردم در آن بسر می برند، امکان پذیر نیست ولی در حقیقت ماقطره های هستیم در آقیانوسی. نهضت مقاومت ملی که سهل است، اگر همه ایرانیانی که در اینجا به نوعی فعالیت سیاسی دارند، جمع شوند، باز هم قطره ای از آقیانوس ملت ایرانند. آبیوزیسون واقعی در انجاست. ما باید با کمک ویاری آنها کارها را انجام دهیم.

برنامه ریزی هایی که در اینجا درباره مسائل گوناگون کشور کرده ایم، به کمک اطلاعات و آماری بود که از داخل برای ما رسیده است.

شخص من دیگر از این مراحل گذشته ام که رهبری حزبی را قبول کنم. تعارف نمی کنم نمی گویم که نمی خواهم در ایران نقش سیاسی بزرگی ایفا کنم، فقط می گویم رئیس حزب یا دبیرکل سازمانی نخواهم بود.

البته هر قدر تعداد شرکت کنندگان بیشتر باشند، بهتر ولی حداقل تفاهمی نیز در میان ان ها لازم است. ما نمی توانیم با هر کسی همکاری کنیم. شعارهایی پردیوارها می نوشتند راجع به خود من و دونفر دیگر که نمی خواهم اسم بیارم. یکی در گذشته است و دیگری انقدر مشهور است که نیام بپریم از او را لازم نمی دانم. نمی دانم که توده ای ها این نام ها را کنار هم می نوشتند یا حزب الهی ها، به هر حال هر که بود، می خواست ابروی مرا برد.

من نمی توانم قبول کنم که يك عده شاید در کنار من باشند، خاصه در صف اول. یاران راه باید در ایران سرمایه ای از نام و ابروی داشته باشند که قابل قبول باشد. دست کم بدانم نباشند.

اگر يك عیب دارند، دو حسن هم داشته باشند.

## تحولات بین المللی

● تحولات تازه ای در دنیا و منطقه روی داده و تحولات دیگری در شرف وقوع است. به این تحولات،

در ارتسباط با مساله ایران، چقدر اهمیت قائل هستید؟

اطلاعاتی دارم و همچنین استنباط هائی و منطق حکم می کند. آرزوی من این است که در ایران حکومتی روی کار آید که منافع ملی ایران را بالاتر از همه ساخت و پاخت های سیاسی بداند. تکیه می کنم که در دنیای امروز کشورهای مثل شوروی و آمریکا، با دولت های بزرگ ارویائی در سر نوشت کلی جهان تأثیر دارند.

واقع بین باید بود. اطلاع نیز دارم که در ایران روی کار آمدن حکومتی که استبدادی یا نظامی یا یک طرفه چه آمریکائی چه روسی باشد، امکان پذیر نیست. یعنی بر سر چنین دولتی توافق نخواهد شد و ما نمی توانیم بگوئیم که توافق های بین المللی و قدرت های بزرگ خارجی در سر نوشت ایران بی تأثیرند. آرزوی ما بود که چنین نباشد، ولی واقعیت این است که شوروی در سر نوشت آمریکا و به عکس، آمریکا در سر نوشت شوروی تأثیر دارد.

پس آن «استقلال» مطلق در دنیای کنونی رویائی بیش نیست به این حساب دولت شوروی زیر بار يك دولت در ایران - که از ان يك پایگاه ضد شوروی بسازد - نخواهد رفت. به عکس، غرب نیز اجازه نخواهد داد که در ایران دولتی متمایل به بلوک شرق بر سر کار آید. در نتیجه به اینجا می رسیم که سیاست موازنه، يك سیاست مستقل نسبی امکان پذیر است.

من گمان نمی کنم که شوروی با استقرار يك رژیم سلطنتی در ایران مخالف باشد. این حرف بعضاً بر اساس اطلاعات است و بعضاً استنباط.

ولی مسلم است که ما دیگر انبار اسلحه غرب نخواهیم بود. مسلم است که در خلیج فارس ژاندارم نخواهیم بود. این شاهراه بین المللی باید روی تجارت بین المللی باز باشد و سواحل هر منطقه، مطابق قوانین بین المللی متعلق به همان منطقه باشد.

بله. سیاست ابر قدرت ها مهم است ولی ملک حسین هر چه می خواهد بگوید. «به راستی او گاهی حرف هائی می زند که انسان متأسف می شود که چرا اقا این قدر زیاد به